

لحظه شماری شهدی‌ها برای یک استقبال تاریخی

آخرین دیدار را قدر بدانیم

این چند ماه از حنجره همه مردم، یک عبارت بیرون آمده است: «انتقام.» علی‌نخ‌فروشان با همین عبارت، صحبتش را شروع می‌کند و پرچم سرخ رنگی را که از حنجره محصولات فرهنگی میدان شهدا خریده است، سر دست می‌گیرد و بالا می‌برد و به عبارت نوشته‌شده بر آن اشاره می‌کند و می‌گوید: ترکیب پرچم‌های سرخ با عبارت «یا لثارات الحسین» این روزها خوب جواب می‌دهد. ادامه می‌دهد: جریان‌های این چند ماهی که از شهادت رهبرمان می‌گذرد، بیش از قبل نشان می‌دهد که بزرگ‌ترین سرمایه ما، مردم هستند. ما مأموریت پرچم‌گردانی را هر شب انجام دادیم، ما خیابان‌ها را خالی نگذاشتیم، ما کنار رهبرمان و برای رهبرمان ماندیم. غم داشت از پا می‌انداختمان، اما ادامه دادیم. اصلا از خود بزرگواریشان، مقاومت و ایستادگی را آموختیم. پدر ما همیشه ایستاده بود؛ با عزت نفس و محکم. نظیر این اقتدار در دنیا پیدا نمی‌شود و حالا وقت آن است که خیال همه مردم ایران را راحت کنیم که میزبان خوبی برای رهبر شهیدمان هستیم. من هم مثل بقیه مشهدی‌ها، می‌خواهم این آخرین دیدار را قدر بدانیم.



با جان و دل می‌آییم

راحله امینیان قبل از شروع هر صحبتی، از همشهری‌هایش می‌خواهد که برای پذیرایی از رهبر شهیدمان، سنگ تمام بگذارند و ادامه می‌دهد: دشمن همیشه به دنبال دلسرد کردن ما ایرانی‌ها بوده است و این روزها چهارچشمی مراقبمان است. کاش می‌شد روزهای وداع را تمدید کنند و هر روز دیدار ما با ایشان تازه شود! حیف است که عینکشان را بردارند و روی چشم‌های تازنینشان خاک بریزند! حیف است که روی آن دست‌های مشت‌کرده را با خاک بیوشانند و حیف‌تر که این قلب طلا را توی خاک بگذارند!

مردمک چشم‌هایش خیس می‌شود وقتی تکه‌تکه این عبارت‌ها را می‌گوید و با این جمله تماشش می‌کند: «قربانتان بروم! بالاخره رضایت دادید کمی استراحت کنید! خدا قوت‌تان بدهد!» وقت رفتن، پا سست می‌کند تا این جملات را هم اضافه کند: «هوا گرم است و دل ما داغ دار، ولی با جان و دل می‌آییم!»



کنارتان بودیم و هستیم آقا!

ناهدید نظیفی، آموزگار است با سی سال خدمت بی‌وقفه و مستمر. اعتراف می‌کند که شاگرد مکتب سیدعلی‌خامنه‌ای بوده است. از گریه‌های حساسی آقا برای امام حسین^(ع) و برای ام‌البنین^(س) یادش نمی‌رود و می‌گوید: ما خون‌خواهی برای امام حسین^(ع) و مظلومان عالم را از ایشان یاد گرفتیم. شانه‌هایش تکان می‌خورد و گریه می‌کند اما نمی‌گذارد حرفش ناتمام بماند: «ما کنارتان بودیم آقا و تا لحظه آخر هم هستیم. وعده دیدار ما پنجشنبه، خیابان‌های مشهد!»



سنگ تمام می‌گذاریم

هانیه سادات حسینی حرفش را با این مصرع شروع می‌کند: «دسته‌گل محمدی/ به شهر خود خوش آمدی!» و ادامه می‌دهد: مأموریت آقا، تهران تمام شد و دارند برمی‌گردند شهرشان.

دنیا برای او و خیلی از آدم‌های دیگری که عاشق سیدعلی بودند و هستند، یک جور دیگر شده است. می‌گوید یک سال گذشته و جنگ و شهادت سردارانمان، خیلی سخت گذشت. هر اتفاقی که می‌افتاد، آقا که می‌گفتند آرام باشید، همه چیز تمام می‌شد اما خبری که سحر ماه مبارک رمضان همه جا پیچید، دنیایمان را زیرورو کرد. خدا می‌داند چقدر تک‌تک ما دل‌تنگ بودیم و دل‌مان می‌خواست بلندبلند گریه کنیم، اما نگاه دنیا به ما بود. نمی‌خواستیم کم بیاوریم. آقا صبوری کردن را یادمان داده بود و محکم بودن را هم.

داده می‌دهد: ما آقای شهیدمان را دوست داریم و خواهیم داشت و برای مراسم تشییع ایشان در مشهد سنگ تمام می‌گذاریم.



لطفا دعایمان کنید!

الهام قدوسی دانشجوی دانشجوست. می‌گوید: این چند روز نمی‌توانستم جلوی ریختن اشک‌هایم را بگیرم. اجازه می‌دهید از این تربیون با آقا حرف بزنم؟ و بعد بدون اینکه منتظر واکنشی از سمت ما باشد، ادامه می‌دهد: ما از این دنیای پر از ظلم، هراس داریم. لطفا، لطفا و لطفا دعایمان کنید، ای مهربان آقا! حتما برای آخرین دیدار می‌آییم.



حالا نوبت مأموریت ماست

مطهره شرف، دانشجوی روان‌شناسی است و کوتاه حرف می‌زند: «قلب‌رئوف آدم‌ها از چشم‌هایشان پیدا است. من هر وقت آقا را می‌دیدم، بانگاهشان که پر از اطمینان و آرامش بود، آرام می‌شدم.» و بعد خطاب به رهبر شهید انقلاب می‌گوید: خداقوت مرد خدا! این حق شما بود که به شهادت برسید و در جوار آقا، امام رضایمان، آرام بگیرید. مأموریت دنیایی شما تمام شد؛ حالا نوبت مأموریت ماست که برای تشییع پیکر شما، سنگ تمام بگذاریم. همه ما می‌آییم و ان شاء... که شرمنده‌تان نشویم!



حزینگار مصومه فرمائی کیا

صدای اذان ظهر، توی کوچه و خیابان‌ها می‌پیچد: صدایی شوریده و پر از دل‌تنگی که آزار تابش یکریز آفتاب این روزها را کم می‌کند. مشهد، فردا قیامت است؛ نگاهم از دور به‌گلدسته‌های همیشه سرفراز حرم آقا می‌افتد. توی روزهایی که همه خیابان‌ها و بزرگراه‌ها و کوچه‌ها و محله‌ها، چند ماه است تا خود صبح، خواب به چشمشان نیامده است، مأموریت دارم با مردم حرف بزنم. من روایتگر بین این همه دل‌تنگی، گاهی می‌ایستم و حال و هوای آدم‌ها را از دور تماشا می‌کنم. توی این گرما و داغی هوا می‌مانم سراغ چه‌کسی بروم که حوصله‌اش بکشد و بخواهد حرف بزند؛ آدم‌های بزرگ و کوچکی که یک کلام بین گفته‌هایشان مشترک است: «بیتیم شدیم!» و حالا فرصت شده است تا بغض‌هایی که ماه‌ها فروخورده‌اند، روی گونه‌هایشان سر بزنند. آخرین خداحافظی با آقای وطن در مشهدالرضا^(ع) است و اهالی این شهر، ماه‌ها منتظر این روز و لحظه بوده‌اند؛ دیدار با آقای شهیدشان!

خوش به حالمان که همسایه‌مان شد!

علیرضا هنری‌پیشه به گفته خودش، هجده ساله است. حرف‌هایی که می‌زند، به قد و قامت و سن و سالش نمی‌خورد. می‌گوید: «شهادت رهبر عزیزمان، انقلاب جدیدی بین دهه‌هشتادی‌ها بود. اتفاقات اخیر، معادله‌های ذهنی دشمن را به هم ریخت؛ اینکه می‌گفتند رهبر ایران در پناهگاه است و حاشیه‌های دیگر، شهادتشان، مظلومیتشان را ثابت کرد. حالا چشم دنیا به مراسم این روزها خیره شده و از این همه ارادت و شور، بهت زده است. البته غیر از این هم انتظار نمی‌رفت و نمی‌رود. ما بزرگ‌شده مکتب سیدعلی هستیم و حالا خوش‌به‌حال ما مشهدی‌ها! خوش به حالمان که رهبر شهید، همسایه‌مان شد.

بعد این همه سال خدمت و مجاهدت، دارد برمی‌گردد به شهرمان. خداقوت باباعلی! و ادامه می‌دهد: ما به آنچه تا حالا بوده‌ایم،

قانع نیستیم. بی‌تردید انتقام خون رهبر شهیدمان را می‌گیریم. البته قبل از آن باید در مراسم فردا نشان دهیم که همسایه‌های خوبی برای آقای شهیدمان هستیم و تک‌تک در مراسم وداع و تشییعشان حاضر می‌شویم.



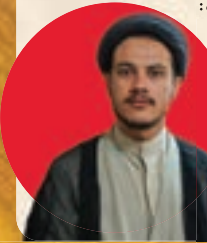
وظیفه ما مشهدی‌ها، سنگین‌تر است

رضا حسینی یک دهه هشتادی و عاشق برنامه‌های فرهنگی است. به عنوان کسی که درگیر این حوزه است و به خوبی چالش‌های فعالیت‌های فرهنگی را می‌شناسد، می‌گوید: سخت‌کوشی و اشراقی که رهبر شهیدمان در حوزه فرهنگ داشتند، قابل ستایش است و کسانی که کم‌لطفی می‌کنند و گاهی حرف نامربوطی در مورد ایشان می‌زنند، حتما آقا را به خوبی نمی‌شناسند؛ اینکه ایشان تا همان لحظه آخر در دفتر کارشان ماندند، نشان می‌دهد که فردی استثنایی بودند و حیف که ما هنوز ایشان را کامل نمی‌شناسیم! امیدواریم مراسم میزبانی به بهترین شکل به پایان برسد. ما مدت‌هاست منتظر این روز هستیم. آقا برای همه ایران، عزیز هستند اما برای ما مشهدی‌ها به عنوان یک همشهری قدیمی قابل افتخارترند. حس می‌کنم وظیفه ما مشهدی‌ها سنگین‌تر است و باید این متفاوت بودن را فردا نشان دهیم.



حق میزبانی را ادا می‌کنیم

سید محمد تقی موسوی هم از دل‌تنگی رهبر شهید ایران و خطاب به ایشان می‌گوید: «سال گذشته که خبر ترور فرماندهانمان را شنیدیم، پاهایمان سست شد و دل‌مان هری ریخت. به فکر شما بودیم که با جای خالی آن‌ها چه می‌کنید و شما را که دیدیم، قوت قلب گرفتیم. اصلا هر وقت شما را می‌دیدیم، دلمان قرص قرص می‌شد. حالا دارید می‌آیید مشهد و کنار ما! نگران میهمانان خود نباشید و حالا راحت و آسوده استراحت کنید! قول می‌دهیم به بهترین شکل، حق میزبانی را ادا کنیم.»



برای آمدن آقا، لحظه شماری می‌کنیم

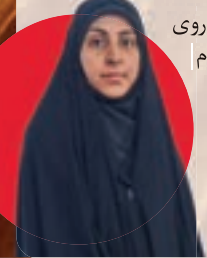
«تا باید یادمان می‌ماند که قائد شهیدمان را با آن مشت بسته در ماه خونین محرم به خاک مشهد سپردیم.» این حرف‌های پرشکی است که مفصل از دل‌تنگی‌هایش حرف می‌زند و می‌گوید: ما درد کشیدیم و دیدیم که اینجا قابی را که برای ما از جان و دل مایه گذاشت، توی خانه خودشان شهید کردند. حالا داریم برای آمدن سیدعلی شهیدمان، لحظه شماری می‌کنیم. خوش آمدید آقا به شهر خودتان! خدا قوت به شما! ما همه منتظر فردااییم و باید به همه ثابت کنیم که در مکتب امام حسین^(ع) بزرگ شده‌ایم. آقا به‌گردن ما مشهدی‌ها بیشتر حق دارد و نباید فرصت حضور در این روز را از دست بدهیم.

در وداع آخر، آبروداری می‌کنیم

مهديه بنایی، عکاس است. می‌گوید: باید مقتدر باشیم. شکوه این اقتدار، باید در لنز خبرنگارهای رسانه‌های دنیا بنشیند؛ همان‌طور که در این چند روز بوده است. برای حرفی که می‌زند، شاهد هم دارد: «تابه حال کجای تاریخ دیده‌اید که بر پیکر طفلی چند ماهه نمازی به این پرشکوهی خوانده شود؟ این هالطف خدا در حق بندگان شاخصش است.»

او صحبتش را با این عبارات کامل می‌کند: «چقدر پرونده نیمه تمام انتقام در تاریخ مانده

است! دعایم کنم به خون پاکي که روی زمین ریخته شده است، مردم این پرونده را تمام کنند اما قبل از آن، باید در مراسم وداع آخر آبروداری کنیم.»



کتاب شهید ایران

شماره ۴۳

شماره ۴۳

شماره ۴۳



کتاب شهید ایران